

پاسخی به نوشته های « دانشکده علوم حدیث » در مورد نوشته های تارنمای درفش کاویانی.

در برگ زیر، در تارنمای دانشکده علوم حدیث تلاش شده است پاسخی به نوشتار « کشتار ایرانیان بدستور علی <http://derafsh-kavivani.com/parsi/ali6.pdf> » داده شود. ما در اینجا از نزدیک به درونمایه این نوشته ها میپردازیم.

نوشتار ۱: « عدم دفاع امیرالمومنین از ایرانیان » :
<http://www.hadith.ac.ir/default.aspx?pageid=2024>

» پاسخ کامل:

پیش از ورود به پاسخ این اباطیل خوب است لطیفه‌ای را بخوانیم که با مواضع این سایت که هنر بزرگش فحاشی و ناسزاگویی است بی‌ارتباط نیست. می‌گویند روزی شخصی غریب وارد شهری شد که از آیین و کیش مردمان آن اطلاع نداشت؛ از قضا روز جمعه بود، ولی مردم به کار روزانه و عادی خود سرگرم بودند و خبری از نماز جمعه نبود. مرد غریب با خود گفت معلوم است که مردمان این شهر مسلمان نیستند؛ چون اگر مسلمان بودند در روز جمعه به نماز جمعه می‌رفتند.

روز بعد یعنی شنبه نیز آن مرد غریب در آن شهر ماند و باز مردم را می‌دید که به کار روزانه خود مشغول‌اند و کسی به عبادتگاهی نمی‌رود. مرد دانست که اهل آن شهر یهودی نیز نیستند چون یهودیان روز شنبه را تعطیل می‌کنند و به کنیسه می‌روند. روز بعد یکشنبه بود. مرد غریب باز مشاهده کرد که مردم آن شهر به کار روزانه خود مشغول‌اند. معلوم بود که آنان مسیحی نیز نیستند، زیرا مسیحیان روز یکشنبه را تعطیل می‌کنند و به کلیسا می‌روند. اینجا بود که مرد با خود گفت: گویا مردم این شهر اساساً اهل هیچ مرام، دین و مسلکی نیستند و به هیچ مذهبی اعتقاد ندارند.

حال و روز دست اندرکاران سایت افشا نیز بی‌شبهت با مردم آن شهر نیست؛ زیرا نه یهودی‌اند، نه مسیحی، نه زردشتی، نه کمونیست، نه لیبرال، نه مسلمان، نه شیعه و نه سنی و معلوم نیست اساساً به چه مسلکی اعتقاد دارند؛ زیرا به زمین و زمان ناسزا می‌گویند و از کودکی گویا به جز ناسزا نشنیده‌اند. گر چه شبهه‌های مطرح شده توسط این سایت بر ضد عقاید مسلمین و به ویژه شیعیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) تا بدان پایه سست، بی اساس و سخیف است که شایسته نیست انسان عمر گرانبهای را برای جواب دادن صرف کند، ولی از آنجا که اباطیل مطرح شده توسط این سایت در اینترنت پخش می‌شود و افرادی با سطح معلومات گوناگون آن را می‌خوانند و ممکن است تحت تأثیر آن قرار گیرند، لازم است پاسخی مستدل به این شبهات داده شود.

باز به عنوان مقدمه به چند نکته ابتدایی اشاره می‌کنیم:

۱- آنچنان که از جای جای متن شبهه این سایت بر می‌آید طراحان آن گرایشهای بسیار تند پان ایرانیست دارند و آنچنان در این عقیده باطل خود پا را از گلیم فراتر برده‌اند که حیا را خورده و آبرو را قی کرده‌اند تا بدان حد که حاضرند همه مقدسات غیر همفکران خود را به باد توهین و ناسزا بگیرند.

۲- ادعای ایران‌دوستی آنان نیز دروغی است شبیه سخن آن گزافه‌گو که ادعا می‌کرد: روزگاری در شهر هرات ۲۱ هزار هوشنگ یک چشم کله پز وجود داشت. اگر در ادعای خود اندکی راست می‌گفتند به کاسه لیبسی سفره دشمنان ایران نمی‌نشستند.

اکنون پس از این مقدمات به سراغ جواب شبهات مطرح شده در این سایت درباره موضع امام علی (علیه السلام) نسبت به جنگهای صدر اسلام با ایران آن زمان می‌رویم. در این جا پاسخ خود را در چند بخش ارائه می‌کنیم: <<

پاسخ تارنمای درفش کاویانی به این بخش:

همینگونه که می‌بینید نویسنده دانشکده حدیث در این بخش به جز لطیفه گویی و فحاشی و ناسزا و حدیث کله پز هرات !!! چیزی دیگری برای گفتن ندارد. این همان سبک و روش تازی پرستان خود باخته است که به جای پرداختن به مطلب و نکته کلام، به توهین و فحاشی به نویسنده میپردازند. انتقاد و خرده گیری به جنایات مشتی مهاجم تازی در گوش این گروه، ناسزا و اباطیل و سخن سخیف است.

اگر ایرانیان پس از کاوش و بازنگری به تاریخ میهن خود بخواهند از درستی های تاریخ و جنایات تجاوزگران تازی بگویند و کردار وحشیانه آنها را بازگو کنند، این به مزاج شیعه عرب سازگار نیست و نخواهد بود. یعنی در مکتب اینها، باید بیگانگانی را پرستید که به مرز و بوم و میهن ما تاخته اند و ایرانیان را کشته اند، زنان را به کنیزی و مردان را به بردگی برده اند!!!! به گفته حضرات، آنان که مهاجمان و تجاوزگران بیگانه را نمی‌پرستند، پان ایرانیست بسیار تند، سخیف و باطل گو هستند و نه ایرانی، ولی کسانی که بیگانگان را می‌پرستند، ایرانی هستند؟؟؟

حضرات هنوز نمیتوانند نوشته های سایتها مختلف را در اینترنت از یکدیگر جدا کنند، چنین که نوشته های تارنمای درفش کاویانی را از آن تارنمای افشا میدانند.

« الف) نگاه اسلام به غیر عرب و از جمله ایرانیان.

به فرموده شهید بزرگوار استاد مرتضی مطهری در کتاب ارزشمند خدمات متقابل اسلام و ایران (ص ۶۲) این مسئله مسلم است که در دین اسلام ملیت و قومیت به معنایی که امروز میان مردم مصطلح است هیچ اعتباری ندارد، بلکه این دین به همه ملتها و اقوام مختلف جهان با یک چشم نگاه می کند و از آغاز نیز دعوت اسلامی به ملت و قوم مخصوصی اختصاص نداشته است.

قرآن کریم در آیاتی فراوان بر این نکته که برای دعوت همه انسانها آمده تأکید کرده است: (ان هو الا ذکر للعالمین)؛ ترجمه: این قرآن چیزی جز تذکر و بیدار باشد برای همه جهانیان نیست. (سوره تکویر آیه ۲۷) و یا در جایی دیگر می فرماید: (و ما ارسلناک الا کافة للناس بشیراً و نذیراً...)؛ تو را نفرستادیم مگر آنکه برای همه مردم بشارت دهنده و باز دارنده باشی... (سوره سبأ آیه ۲۸). در قرآن هیچگاه خطابی مخصوص عرب یا قبیله قریش نمی یابیم، بلکه همه جا سخن از (با ایها الناس) و (با ایها الذین آمنوا) است که همه مردمان و مؤمنان از هر قوم و ملت و کشوری را در بر می گیرد.

از نظر اسلام هیچ قوم و قبیله ای بر دیگری برتری ندارد، بلکه تنها معیار برتری نزد اسلام تقوا است: «ان اکرمکم عندالله اتقاکم»؛ ای مردم، گرامی ترین شما نزد خدا با تقواترین شما است (سوره حجرات آیه ۱۳) اگر گروهی، خواه عرب باشند یا غیر عرب، چنین وانمود کنند که اسلام آنها را بر دیگر مردمان تنها به خاطر آنکه از فلان قوم - مثلاً عرب - هستند برتری داده است، سخت در اشتباه اند و این دیدگاه آنان هیچ ارتباطی با موضع اسلام ندارد؛ چنان که رسول گرامی خدا فرموده اند:

«ای مردم، همه شما از نسل حضرت آدم (علیه السلام) هستید و حضرت آدم (علیه السلام) از خاک آفریده شده است. عرب بر عجم (= غیر عرب) برتری ندارد مگر به جهت تقوا. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۴۴.

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) و دیگر امامان همواره دقت داشتند که تعصبات قومی مانند برتری عرب بر غیر عرب در میان یاران ایشان جلوه گر نشود (خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۶۸)؛ به همین جهت سلمان فارسی و بلال حبشی با اینکه از عرب نبودند ولی به جهت تقوا نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از جایگاهی بس والا برخوردار بودند. «

آری، قرآن سراپا از دوگانگی است، گویی نویسنده قرآن یا فراموشکار بوده و یا نان را به نرخ روز میخورد است، چون در جایی چیزی گفته است و در جایی دیگر چیز دیگری!

اگر به گفته حضرات قرآن برای دعوت همه انسانها آمده است، پس آیات زیر برای چه آمده اند؟

سوره الشعرا (۲۶) آیه های ۱۹۸ ، ۱۹۹
«اگر ما این کتاب عربی را بر بعض مردم عجم نازل میگردانیدیم و رسول بزبان تازی بر پارسیان قرانت میکرد (بعذر عدم درک) آنان ایمان نمی آوردند. «

پس بر اساس آیه بالا، قرآن برای عرب و مردم عرب زبان آمده است چون اگر الله میخواست قرآن و یا دینی برای پارسیان بفرستد آن را به زبان پارسی میفرستاد. پس قرآن برای همه انسانها نیامده است بلکه تنها برای عرب!

سوره فصلت (۴۱) آیه ۴۴
«و اگر ما این قرآن را بزبان عجم میفرستادیم کافران میگفتند چرا آیات مفصل و روشن (بزبان عرب) نیامد. ای عجب آیا کتاب عجمی بر رسول و امت عربی نازل میشود؟ «

به گفته الله در این آیه، اگر او میخواست کتاب قرآن را به زبان پارسی بر مردم عرب نازل کند، اعراب قبول نمیکردند. به همین خاطر قرآن را به زبان عربی برای مردم عرب نازل کرد تا آنان ایمان آورند. آیا کتاب عجمی بر رسول و امت عربی نازل میشود؟ بنا به گفته الله نه!!! پس کتاب عربی قرآن برای مردم عرب نازل شده است و نه مردم دیگر.

سوره الشوری (۴۲) آیه ۷

« و چنین قرآنی فصیح عربی را ما بتو وحی کردیم تا مردم شهر مکه ام القری و هر که در اطراف اوست (از الله) بترسانی و هم از سختی روز بزرگ قیامت »

بنا به این آیه، قرآن فصیح عربی برای مردم شهر مکه و اطراف آن فرستاده شده و نه برای مردم دیگری، به ویژه ایرانیان.

سوره المانده (۵) آیه ۴۸
« ما بر هر قومی شریعت و طریقه ای مقرر داشتیم و اگر الله (به مشیت ازلی) میخواست همه را یک امت میگردانید و لیکن این نکرد »

سوره یونس (۱۰) آیه ۴۷
« برای هر امتی، رسولی است؛ هنگامی که رسولشان به سوی آنان بیاید، بعدالت در میان آنها دآوری می شود؛ و ستمی به آنها نخواهد شد! »

سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۴
« ما هیچ رسولی در میان قومی نفرستادیم مگر بزبان آن قوم »

سوره النمل (۲۷) آیه ۹۱
« (ای رسول بگو) من مامورم که منحصرأ خدای این بلد مکه معظمه را که بیت الحرامش قرار داده اند پرستش کنم »

و نویسنده بالا میفرماید :
« در قرآن هیچ گاه خطابی مخصوص عرب یا قبیله قریش نمی یابیم، »

پس باید پرسید آیات بالا به چه چمی (معنی) هستند؟ از بررسی آیات بالا میتوان تنها به این نتیجه رسید که اسلام و قرآن تنها برای ملت عرب و محمد پیامبری است که تنها برای ملت عربی زبان آمده است و نه برای همه ملت های دنیا.

« به شهادت تاریخ گروهی از همان ایرانیان زردشتی مسلک که دست اندرکاران سایت افشا به دروغ ادعای دلسوزی آنان را دارند در همان زمان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) مسلمان شدند. آنان ایرانیانی بودند که از جانب حکومت آن روز ساسانی در یمن حکومت می کردند. (همان منبع، ص ۷۵ و تاریخ طبری، چاپ موسسه اعلمی، بیروت ج ۱، ص ۵۹۷، ج ۲، ص ۲۹۶ و ۲۹۷) مسلمان شدن این گروه وقتی به وقوع پیوست که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خبر کشته شدن خسرو پرویز به دست پسرش شیرویه را پیش از رسیدن خبر به آنها اطلاع داد. آنان وقتی درستی این خبر را دانستند به حقانیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پی بردند و به اسلام گرویدند. پس از آن و در اواخر عمر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) که "اسود عنسی" به دروغ ادعای پیامبری کرد باز این ایرانیان یمن بودند که با وی به جنگ برخاستند و در این راه از جان نیز دریغ نکردند تا آنکه سرانجام اسود کشته شد. (رک تاریخ ابن خلدون، چاپ دار احیاء التراث العربی، ج ۲، ص ۶۰ و ۶۱) »

استادان و "خردمندان" دانشکده علوم حدیث هنوز به این نکته پی نبرده اند که چگونه سایت های اینترنتی را از یکدیگر بشناسند. نوشته های بالا از سایت افشا نیستند بلکه از سایت [درفش کاویانی](#) هستند. گمراهان دانشکده علوم حدیث خود ناآگاه هستند ولی پیش آهنگ آگاهی دیگران شده اند.

هر چند این گفته های بالا به هیچ روی با درونمایه نوشتار علی مربوط نیستند و درباره اسلام آوردن مردم یمن و خواب های محمد و هستند و به کشتار ایرانیان بدستور علی هیچگونه ارتباطی ندارد، ولی ما به هر روی به آن پاسخ کوتاهی میدهم تا نکته های مهم روشنتر شوند.

اینکه محمد قدرت پیشگویی داشته است و پیش از کشته شدن خسرو پرویز از آن با خبر بوده است، خود افسانه ای پوچ و مسخره بیش نیست. اگر محمد قدرت پیشگویی داشت میتوانست در جنگها و دیگر حوادث تاریخی از این قدرت به سود خود استفاده کند ولی میدانیم که چنین نبوده است. محمد همانقدر پیشگو و فرستاده خدا بود که مسیلمه و اسود بن کعب عنسی بودند.

اگر حقانیتی وجود داشت و آن حقانیت الهی بود و نه از زور شمشیر، تازیان هم دین و هم کیش محمد در صحرای عربستان پس از مرگ محمد از اسلام بر نمی گشتند. این چه گونه حقانیتی الهی است که تنها به وجود محمد وابسته است که با مرگش

همه از آن روی برمیگردانند؟ و این چگونه حقانیتی است که ایرانیانی که نه زیان محمد را میدانند و نه او را میشناسند بیشتر به او پای بند میشوند تا همزبانان محمد و کسانی که او را میشناسند و یا دست گم او را دیده اند، ایرانیان که نه محمد را دیده بودند و زبانش را میفهمیدند و نه پیامش را به گوش شنیده بودند!!!! آیا این ایرانیان کاسه داغتر از آتش بوده اند؟

مسلمان شدن ایرانیان یمن هم به دلیل عشق و علاقه تازیان به ایرانیان نبوده است، که نکته مهم سخن ما در اینجا است، عشق و علاقه علی به ایرانیان!!!! نویسنده بالا میخواهد از اسلام آوردن ایرانیان یمن، بیه هر دلیلی که بوده استفاده کند تا سرپوشی بر کشتار ایرانیان بدست تازیان، به ویژه علی و خانواده اش بگذارد. چرا که مسلمان شدن ایرانیان یمن هیچگونه کمکی و یا دفاعی برای ایرانیان داخل ایران نمیتواند بوده باشد و آن را نمیتوان به عنوان نشانه ایران دوستی علی و یا تازیان تلقی کرد.

گذشته از اینها نکته بسیار مهمی که باید به آن توجه کرد این است که پیوستن ایرانیان یمن به اسلام پس از آگاهی آنها از کشته شدن خسرو پرویز و آشفتگیهایی بوده است که در پایتخت ایران روی داده بود. قدرتی که با کشته شدن خسرو پرویز از پایتخت ایران سلب شد دیگر به هیچ عنوان به پایتخت ایران و پسرش بازنگشت. جاذبه ای که قدرت و پایتخت ایران به تمام مناطق دور و نزدیک بکار میبرد از میان رفت و همین باعث شد تا کارگزاران ایرانی در دور و نزدیک به فکر بقای خود باشند. در نتیجه مناطقی که تا آن دوران به آن مرکز پیوسته بودند از آن گسستند و به تدریج هر یک راهی در پیش گرفتند. دست نشانده ایرانی یمن، باذان، هم از همین گروه بود که به دلایل سیاسی ترجیح داد تا با محمد که در آن زمان از قدرتمندان عربستان شده بود، بپیوندد. باذان هرگز محمد را ملاقات نکرد بلکه از راه دور اسلام را پذیرفت تا در نتیجه آشفتگی پایتخت ساسانیان مورد حمله و آزار محمد و راهزنان تازی قرار نگیرد. قراردادی که میان محمد و باذان برقرار شد حاکی از این بود که باذان با قبول اسلام در فرمانروای یمن باقی بماند تا از سوی محمد و یارانش مورد حمله قرار نگیرد. کمر بند پر از سیم و زری که محمد به «خر خسرو»، فرستاده باذان هدیه کرد (۱) و شیوه مذاکرات بین آنها بیشتر به مبادلاتی که میان سفیران دو دولت و رفت و آمد فرستادگان بین دو پایتخت صورت میگیرد شبیه است تا روابط میان پیامبر و پیرو. این حرکت باذان را میتوان یک بازی سیاسی دانست که در تنگنای حوادث روزگار، ضعف پایتخت ایران و نبودن پشتوانه نظامی از سوی ایران، او را مجبور به این کار میکند.

محمد تا زمانی که باذان زنده بود هیچ دگرگونی در قلمرو فرماندهی او به وجود نیاورد و باذان فرمانروای همه یمن بود ولی پس از مرگ باذان پسرش «شهر» چون دیگر دوستدار همکاری با محمد نبود، بدست محمد از کار برکنار شد و محمد یمن را میان یاران خود و «شهر» بخش کرد. عبدالله بن قیس ابوموسی اشعری را در مارب، خالد بن سعید بن العاص را بر مناطق واقع میان نجران و رمع و زبید، طاهر بن ابی هاله را در عک و اشعریین، یعلی بن امیه را در چند، عمرو بن حزم را در نجران، زیاد بن لبید البیاضی و عکاشه بن ثوربن اصغر الغوثی را در حضرموت و معاویه بن کنده را در سکاسک و سکون فرمانروا کرد و تنها صنعا را به «شهر» سپرد. (۲)

جنگیدن ایرانیان یمن با اسود را هم تازی پرستان میخواهند به پای عشق ایرانیان به محمد بگذارند، ولی حقیقت مطلب این است که فرمانروایان ایرانی یمن نمیخواستند قدرت را به مشتکی راهزن تازی به فرماندهی اسود بسپارند در نتیجه حتی هنگامی که یاران محمد از جنگ با اسود خودداری کردند، «شهر» مجبور شد تنها با اسود وارد جنگ شود و در نتیجه در این جنگ کشته شد. پس از آن هم فیروز و دادویه و گشسب به نبرد با اسود ادامه دادند تا در پایان موفق به کشتن او شدند. (۳)

پس از درگذشت محمد ابوبکر فرمانروایی یمن را به فیروز داد و دادویه و گشسب را در فرمان او قرار داد. ولی چیزی از این ماجرا نگذشته بود که دوباره تازیان به سرکردگی «قیس بن عبد یغوث» و «عمروبن معدیکرب» به مخالفت با ایرانیان پرداختند و بنای جنگ گذاشتند. قیس نخست با حيله ای دادویه را به قتل رساند و چون فیروز و گشسب از مرگ دادویه آگاه شدند فراری شدند. پس از آن قیس خانواده های فیروز و گشسب و باقی ایرانیان یمن را به دو دسته تقسیم کرد و گروهی را از راه دریا و گروهی را از راه صحرا به ایران فرستاد. (۴)

در آخر هنگامی که قیس را پس از شکست در جنگ پیش ابوبکر آوردند، ابوبکر او را برای قتل دادویه بخشید و هر دو آنها (قیس و عمرو) را به دیار خود فرستاد.

اکنون حضرات این ماجراها و جنگهای ایرانیان با تازیان را میخواهند بعنوان کمک و عشق ایرانیان به اسلام نشان دهند. نخیر، ایرانیان داوطلبانه و به عشق دفاع از اسلام با اسود و قیس وارد جنگ نشدند. این اسود و قیس و دیگر تازیان بودند که به هدف بیرون راندن ایرانیان از یمن به آنها حمله کردند و در نتیجه ایرانیان مجبور به دفاع از خود و زندگی خود شدند. در آخر می بینیم که تازیان مسلمان و نامسلمان به خواسته خود رسیدند و حکومت ایرانیان یمن را از میان برداشتند و کشتندگان دادویه هم بخشیده شدند.

« نویسنده شبهه سایت افشا با دروغ‌پردازی فضایی را به تصویر می‌کشد که گویا سپاهیان مسلمان در آن روزگار آنگاه که به جنگ سپاه ساسانی رهسپار شدند جز به فکر کشتار نبودند و تشنگی به خون ایرانیان آن را و می‌داشت که مردم شهرها را قتل‌عام کنند. این بی‌شک دروغی بی‌شرمانه است. در اینجا برای اثبات آنان بی‌اساس بودن این گونه هوجوی‌گری‌ها سخن ادوارد براون، نویسنده مشهور اروپایی را می‌آوریم تا گمان نکنند آنچه ما می‌گوییم تنها دیدگاه مسلمانان است. وی در ص ۲۹۹ از جلد اول کتاب تاریخ ادبیات ایران چنین می‌نگارد:

رفتار ستمگرانه موبدان نسبت به پیروان سایر مذاهب و ادیان سبب شد که درباره آیین زردشت و پادشاهانی که از مظالم موبدان حمایت می‌کردند حس بغض و کینه شدیدی در دل بسیاری از ایرانیان برانگیخته شود و استیلای عرب به منزله نجات و رهایی از جنگال ظلم تلقی گردد. وی در ادامه می‌نگارد: و مسلم است که قسمت اعظم کسانی که تغییر مذهب دادند به طیب خاطر و به اختیار و اراده خودشان بود. پس از شکست ایران در جنگ قادسیه به عنوان مثال چهار هزار سرباز دلمی (از دلمیان منطقه‌ای نزدیک دریای خزر) پس از مشاوره تصمیم گرفتند به میل خود اسلام آورند و به سپاه اسلام ملحق شوند. این عده در تسخیر جولای به اعراب کمک کردند و سپس با مسلمین در کوفه سکونت اختیار کردند و اشخاص دیگر نیز گروه گروه با میل و رغبت به اسلام گرویدند... »

باز هم می‌بینیم که نویسنده حاشیه می‌رود و از نکاتی سخن می‌گوید که به نوشتار " کشتار ایرانیان به دستور علی " بی ربط هستند!!!

نویسنده بالا از بی‌شرمی می‌گوید!!! و گویی که خود از تاریخ اسلام و نبردها و حمله‌های تازیان هیچگونه آگاهی ندارد و نادانی خود را می‌خواهد با چند کلمه بی‌پایه سرپوشی کند و دیگران را هم مانند خود گمراه کند.

حقیقت امر این است که تمام قبایل عرب پس از مرگ محمد شوریدند، مردم غطفان، بحرین، خطم، عمان، یمن، مهره، عک، حضرموت، بنی سلیم، و دیگران از اسلام برگشتند. (۵) این خود جنگهایی به دنبال داشت که به جنگهای رده مشهور شده است. فرماندهی سرکوب مخالفان به خالد بن ولید که به بیرحمی و سنگدلی شهرت داشت سپرده شد که او هم از هیچ کشتاری برای دوباره مسلمان کردن اعراب خودداری نکرد. قتل عام مردم دست بسته قبیله حذیمه یکی از افتخاراتی است که در پرونده او نوشته شده است. سرکوبگریهای خالد بن ولید برای فرونشاندن شورشها بسیار بیرحمانه بود. در تاریخ تبری در این باره نقل شده است که ابوبکر و علی بدو فرمان دادند تا هرکس را که از دین برگشته باشد گردن زند و به آتش بسوزاند و زنان و فرزندان را اسیر کند و از هیچکس به جز بازگشت به اسلام، نپذیرد. (۶) به نوشته روضة الصفا، در میان غنایمی که خالد در جنگ مسیلمه گرفت و برای خلیفه ابوبکر فرستاد دختر زیبایی از بنی حنیفه بود که یمانه نام داشت. این دختر را ابوبکر به علی بخشید. این دختر مادر محمد بن حنیفه، برادر ناتنی حسن و حسین است که بعدها نخستین « مهدی » تاریخ اسلام دانسته شد.

هنگامی که خالد بن ولید در مصیخ و حصید بود، « ربیعہ بن بجیر تغلبی » با گروهی قیام کرد و با خالد به جنگ پرداخت. خالد پس از پیروزی بر ربیعہ غنمیت و اسیران بسیار بدست آورد که دختر ربیعہ جزو آنها بود. خالد همه آنها را برای ابوبکر فرستاد و دختر ربیعہ هم به علی رسید. (۷)

خالد بن ولید در جنگ الیس هنگامی که با پایداری مردم و سپاه ایران روبرو شد از شدت خشم قسم خورد و نذر کرد که پس از پیروزی خود، آنقدر از ایرانیان بکشد تا خونشان مانند رود روان شود. ولی چون خون به تندی لخته میشد دستور داد تا به آن آب بستند تا روان شود. پس از شکست ایرانیان خالد یک روز و یک شب گردن اسیران را میزد تا جوی خون روان شود و فردا و پس فردای آن روز هم ایرانیان را تا نهرین تعقیب کرد و گردن همه را زد. (۸)

دینوری نوشته است هنگامی که خالد بن ولید از حیره به انبار می‌رفت و گذارش به عین التمر افتاد، از پادگان ایرانی آنجا تیری رها شد و عمرو بن زیاد بن حذیفه بن هشام را در اردوگاه خالد بکشت. خالد عمرو بن زیاد را همانجا در اردوگاه خویش دفن کردند. وی نوشته: « خالد اهل عین التمر را به محاصره گرفت و آنها را ناچار ساخت بدون امان تسلیم شوند. و بعد از آن هم گردن همه آنها را زد و زن و بچه شان را اسیر کرد. » (۹)

دکتر زرین کوب در دو قرن سکوت چنین می‌گوید:

« در جنگ جولای پروه های بسیار بچنگ عرب افتاد چندان غنیمت که پیش از آن نیافته بودند و زنان و دختران نیز باسارت گرفتند چندانکه عمر را از کثرت اسیران نگرانی در دل پدید آمد. دینوری می‌نویسد که عمر مکرر میگفت از فرزندان این زنان که در جولای اسیر شده اند بخدا پناه میبرم. اخبار الطول برگ ۱۲۳ » (۱۰)

منظور از "فرزند این زنان"، فرزندان است که زنان ایرانی پس از تجاوز تازیان باردار شده بودند. ترس عمر از فرزندان بی‌پدری بود که در شکم این زنان بودند.

« وقتی اسیران نهاوند را به مدینه آوردند، ابولولو فیروز، غلام مغیره بن شعبه، هر کس از آنها را کوچک و بزرگ می دید دست به سرش می کشید و می گریست و می گفت: عُمَر جگرم را خورد. » (۱۱)

در فتح استخر (۲۸ هـ) مردم شهر، قتل عام شدند و بقول تبری اعراب مسلمان کشتاری بزرگ کردند، با اینحال مردم از پذیرفتن اسلام خودداری کردند بلکه با حفظ آئین خود، به پرداخت جزیه (مالیات سرانه) گردن نهادند. (۱۲)

در یورش تازیان به سیستان در زمان عثمان مردم شهر، مقاومت بسیار کردند ولی تازیان با خشونت بی اندازه توانستند در آخر آنها را به صلح درآورند. ربیع بن زیاد (سردار عرب) برای ایجاد وحشت و کاستن از شور مقاومت آنها، دستور داد: «... تا صدی بساختند از آن کشتگان (یعنی اجساد کشته شدگان جنگ را روی هم انباشتند) و جامه افکندند بر پشتهاشان و هم از کشتگان، تکیه گاهها ساختند و ربیع بن زیاد بر شد و بر آن نشست و «ایران بن رستم»... و بزرگان و موید مویدان بیامدند..... چون ایران بن رستم او را بر آن حال بدید و صدر او از کشتگان، بازنگرید و یاران گفت: میگویند اهرمن بروز فرادید نیاید، اینک اهرمن فرادید آمد که اندرین هیچ شک نیست.»

پس از این شکست قرار شد که هر سال از سیستان هزار هزار (یک میلیون) درهم و هزار وصیف (غلام نابالغ) که بدست هر یک از آنها جام زرین باشد. (۱۳)

هرچند موضوع اصلی در اینجا پایداری ایرانیان در مقابل تازیان نیست، ولی اینچنین بود چند نمونه بسیار کوچک از رفتار سرداران اسلام با مردم ایران!!! و این حضرات میخواستند به ما بقبولانند که راهزنان عرب در شبیخونهای خود به خاک ایران با ایرانیان متمدنانه و دوستانه برخورد میکرده اند!!!

در آخر باید از آقای براون پرسید چگونه ایرانیان پس از رویارویی با جنایتکارانی همچون خالد بن ولید و سعد بن ابی وقاص، ولید بن عقبه، مغیره بن شعبه، سعید بن العاص به اسلام روی آوردند؟ آیا کسانی مانند عُمَر و عثمان و خال و سعد بن وقاص و حجاج الگوهای بودند که ایرانیان را به اسلام آوردن تشویق کنند، که آنها ملیت و دین خود را رها کردند و به این جنایتکاران پناه آوردند؟ علی هم که خود جنایتکاری مانند عُمَر بود و در ۵ سال خلافتش به جز سرکوب شورشهای ایرانیان و یا جنگ با تازیان کاری دیگری نکرد!!! پس چه کسی و در چه زمانی الگوی ایرانیان بود تا به اسلام روی آوردند؟

آیا با اسلام آوردن، ایرانیانی که به گفته آقای براون از ظلم و ستم شاهان ساسانی رها شده بودند، موالی و برده و به زنجیر کشیده نشدند؟ این اسلام تازه وارد چه امتیازی بهتری به ایرانیان داد که آنها به گفته آقای براون با میل خود از مذهب خود دست کشیدند؟ امتیاز موالی شدن چه بود؟ که اجازه سوار شدن بر اسب و استر را در مقابل تازیان نداشتند، که اجازه حمل اسلحه را نداشتند، که اجازه کارهای آبرومندانه را نداشتند، اجازه پوشیدن لباس بهتر را نداشتند!

دکتر زرین کوب در دو قرن سکوت میگوید:

«در برابر سیل هجوم تازیان، شهرها و قلعه های بسیاری ویران گشت. خاندان ها و دودمان های زیاد بر باد رفت. نعمتها و اموال توانگران را تاراج کردند و غنایم و انفال نام نهادند. دختران و زنان ایرانی را در بازار مدینه فروختند و سبایا و اسرا خواندند. از پیشه وران و بزرگان که دین مسلمانی را نپذیرفتند باج و ساو گران بزور گرفتند و جزیه نام نهادند. همه این کارها را نیز عربان در سایه شمشیر و تازیانه انجام میدادند. هرگز در برابر این کارها هیچ کس آشکارا یارای اعتراض نداشت. حد و رجم و قتل و حرق، تنها جوابی بود که عرب خاصه در عهد امویان بهرگونه اعتراضی می داد.» (۱۴)

«ب» نویسنده شبهه، چنانکه از سخنش بر می آید، به هیچ مسلکی اعتقاد ندارد و از مسلمانان و شیعیان با عنوان "تازی پرستان" یاد می کند. همین نکته نشان دهنده میزان عقل و سطح علمی او است. شبههگر امام علی (علیه السلام) را به عنوان شخصی معصوم که همه عملکردها و اقدامات وی حق و برخاسته از اراده خدا است نمی شناسد و معلوم است که حس ناسیونالیستی و ایرانی پرستی نیز چشم وی را آنگونه کور کرده است که هر آنچه را که غیر ایرانی انجام دهد باطل و نا پذیرفتنی می پندارد.»

سخنرانی و ادامه حرفهای پوچ و بی ربط.

هنگامی گروهی گمراه، متجاوزان و جنایتکاران تازی را میپرسند، نامشان تازی پرست است. شگفت انگیز است هنگامی که کسی جنایتهای علی را، برای نمونه گردن زدن ۷۰۰ نفر دست بسته در یک روز را، از معصومیت او میداند ولی همزمان از عقل و سطح علمی دیگران سخن میگوید!!!! آیا این همان معصومی است که میگوید: «**ما آرمانهایمان را با شمشیر هایمان حمل می کنیم**»؟ (۱۵)

نخیر، هر چه ان ایرانی است باطل نیست، بلکه تنها جنایت و کردار ددمنشانه تازیانی مانند عمر و عثمان و علی باطل و ناپذیرفتنی است. ملاک داوری ما کردار افراد است و نه چیزی که کاسه لیسان عرب میگویند. به همین دلیل است که ما به کردار و رفتار خونخوارانه علی نگاه میکنیم و نه به روضه خوانی، نوحه خوانی و سینه زنی شیعه علی، همان کاری که شما در اینجا میکنید.

«**ج** وی در دروغی آشکار میگوید:

طبق اسناد تاریخی ؟؟؟؟ علی (علیه السلام) در کنار و همپای خلفای تازی، عمر و عثمان در تمام تصمیمگیریها شرکت داشته و به عنوان یکی از مردان جنگجوی تازی یکی از مشاوران مهم عمر به شمار میرفته است.

آنگاه به ماجرای مشورت عمر با امیرالمومنین (علیه السلام) اشارت کرده است. در اینجا با وی تنها یک سخن داریم: اگر دین نداری و از قیامت نمیهراسی دست کم در این دنیا آزاده باش و به دیگران سخنانی دروغ را نسبت مده. این اسناد تاریخی که نشاندهنده حضور امام (علیه السلام) در تمام تصمیم گیریها !!! است کجا است؟ آیا تنها یک مشورت از سوی امام (علیه السلام) نشاندهنده حضور ایشان در تمام تصمیمگیریهاست!! «

طبق کدام اسناد تاریخی؟؟؟؟ طبق اسناد تاریخی که در پایین خواهد آمد. پیشنهاد ما هم به نویسنده بالا این است که اگر دین داری و خود را ذاتا سرسپرده بیگانگان میدانی مشکلی نیست، تلاش کن کمی به خرد خود روی آوری و هر گفته ای را کورکورانه نپذیری. این هم اسناد تاریخی در باب مشورتهای علی با خلفا پیش از خود:

- تبری پوشینه ۴ برگ ۱۳۷۱ - هنگام حمله اهل رده به مدینه.
- تبری پوشینه ۴ برگ ۱۶۳۱ - سالی که عمر به خلافت رسید علی عهده دار قضاوت بود.
- تبری پوشینه ۴ برگ ۱۶۳۲ - عمر علی را در مدینه جانشین خود کرده بود.
- تبری پوشینه ۵ برگ ۱۸۲۲ - پس از آوردن پروه های تیسفون علی به عمر گفت: **تو خویشتن داری، رعیت نیز خویشتن دار شده.**
- ابن اثیر - پوشینه ۱ برگ ۲۱۳؛ تبری پوشینه ۵ برگ ۱۸۳۴ - مشورت عمر با علی در پاره کردن فرش بهارستان و تقسیم و چپاول ایرانیان.
- تبری پوشینه ۵ برگ ۱۸۴۲ - مشورت عمر با علی و پیشنهاد علی در مورد گذاشتن تاریخ اسلام.
- تبری پوشینه ۵ برگ ۱۸۶۴ - مشورت عمر با علی درباره جزیه ترسایان.
- تبری پوشینه ۵ برگ ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۵ - مشورت با علی درباره جنگ نهاوند.
- زندگانی امام حسین پوشینه ۲ برگ ۳ - هنگامی که پیک پیروزی نهاوند به عمر در مدینه رسید، علی، حسن و حسین در کنار عمر بودند و همراه مردم مدینه به شادمانی پرداختند.
- زندگانی امام حسین پوشینه ۱ برگ ۲۹ - بخشی از نامه و فرمانهای ابوبکر یدست علی نوشته میشد.
- فتوح البلدان بلاذری برگ ۷؛ تبری پوشینه ۵ برگ ۲۰۴۶ - مشورت عمر علی در کار ترتیب دیوانها.
- تبری پوشینه ۵ برگ ۲۰۷۸ - مشورت مسلمانان با علی و قبول عثمان به جانشینی عمر
- تبری پوشینه ۵ برگ ۲۰۷۹ - مشورت مسلمانان با علی و قبول عثمان به جانشینی عمر
- تبری پوشینه ۵ برگ ۲۱۲۷ - جانبداری علی از عثمان
- تبری پوشینه ۶ برگ ۲۲۴۱ - جانبداری علی از عثمان هنگام شورش مصریان بر عثمان
- تبری پوشینه ۶ برگ ۲۲۴۳ - مشورت علی با عثمان در مورد شورش مصریان و سخن از خویشاوندی خود با عثمان
- تبری پوشینه ۶ برگ ۲۲۴۵ - یادآوری خویشاوندی علی و عثمان در مشورتهای آنها
- تبری پوشینه ۶ برگ ۲۲۴۸ - ملاقات علی و عثمان
- تبری پوشینه ۶ برگ ۲۲۵۴ - فراخواندن علی از سوی عثمان برای مشورت و رایزنی
- تبری پوشینه ۶ برگ ۲۲۷۸ - جانبداری حسن از عثمان و جلوگیری او از مصریان در قتل عثمان
- تبری پوشینه ۶ برگ ۲۲۸۴ - پس از کشته شدن عثمان علی گفت: **خدا عثمان را رحمت کند و به جای وی نیکی آرد.**

تبری پوشینه ۶ برگ ۲۲۸۶ - پس از کشته شدن عثمان علی گفت: همه کسان برفتند، عثمان قرآن خواست و قرانت آغاز کرد. **حسن نزد وی بود.**

تبری پوشینه ۶ برگ ۲۳۰۲ - در هنگام هجوم مصریان علی برای عثمان یاری راستگو بود.

تبری پوشینه ۶ برگ ۲۵۹۰ - گفتگوی شریح بن هانی با عَمَر و عاص: ابوبکر و عَمَر با علی مشورت می کردند و به رای وی کار میکردند.

نهج البلاغه خطبه ۲۳۵ برگ ۸۱۹ - عثمان میخواهد مرا مانند شتر آب کش قرار دهد..... بیایم و بروم (پیش از این) بسوی من فرستاد که (از مدینه) بیرون شوم، پس از آن فرستاد (برای یاری او از یَنبُع به مدینه) بیایم، و اکنون (ترا) میفرستد که بیرون روم، بخدا سوگند (او را یاری کرده) و از او دفاع نمودم بطوریکه (از زیاد کوشش کردن در همراهیش) گناهکار باشم.....

نهج البلاغه خطبه ۱۳۴ برگ ۴۱۵ - از سخنان علی هنگامیکه عَمَر برای رفتن بجنگ رومیان با علی مشورت نمود تبری پوشینه ۵ برگ ۱۸۷۲ - در سال هفدهم عَمَر برای آخرین بار سوی شام رفت، و علی را در مدینه جانشین کرد. فتوح البلدان بلاذری برگ ۳۲۶ - رایزنی عَمَر با علی در مورد تقسیم سهم پروه ها و سهم قبیله بَجلیة.

تبری پوشینه ۵ برگ ۱۹۹۹ - پس از فتح خراسان، عَمَر گفت: خوش داشتیم که میان ما و آنها دریایی از آتش بود. علی پاسخ داد: **چرا از فتح آنها آزاده ای که اینک وقت خرسندی است.** نمونه خرسندی علی در فتح و کشتار ایرانیان بدست سرداران خونخوار تازی.

پس از شکست ایرانیان و پیروزی اعراب، علی به مردم کوفه گفت :

تبری پوشینه ۶ برگ ۲۴۰۸
ای مردم کوفه! شما شوکت عجمان (ایرانیان) را از بین بردید.

« نکته دیگری که باید در نظر داشت آن است که این مشورت امام (علیه السلام) نه نشان دهنده تأیید جنگ با ساسانیان است و نه دلیلی بر اهمیت ملیت عربی برای امام (علیه السلام) - آنچنان که شبههگر تصور کرده است - بلکه در آن زمان که سپاه ساسانی تنها مانع برای رسیدن پیام اسلام به ایرانیانی که از ظلم پادشاهان ساسانی به ستوه آمده بودند به شمار می آمد حضرت امیر (علیه السلام) با اراده این پیشنهاد در حقیقت راه را برای رسیدن پیام اسلام به ایرانیان فراهم کردند و الا می دانیم که امیرالمؤمنین (علیه السلام) نه دستور جنگ با ساسانیان را داده اند و نه آنچنان که شبههگر به ایشان تهمت زده است در تمام تصمیم گیریها!! با خلیفه همدستان بوده است. »

آیا این گفته : «**آنان را به آتش جنگ در آورده**» (۱۶) نشان دهنده تأیید جنگ با ایرانیان نیست؟ حضرات در خواب و خیالات تازی پرستانه خود گم شده اند و حرف منطقی را هم نمی فهمند.

پس از آن، مگر هدف نخستین هجوم تازیان به ایران پخش و پیشرفت اسلام بود که سپاهیان ایران مانع از جلوگیری آن میشدند؟ هجوم تازیان از روز نخست برای پروه گیری و تاراج و پول و ثروت ایرانیان بوده است و نه چیز دیگری. اگر هدف پخش اسلام بود، اسلام ستیزان در میان سپاه عرب چه میکردند؟ اسلام ستیزانی چون قیس بن مکشوح و عمر بن معدی کرب و ظلیحة بن خویلد الاسدی!!!

چرا هنگامی که گروهی از قبیله ازد، نزد عَمَر رفتند تا آنها را به جبهه شام بفرستند (چون آنجا را آسان تر می یافتند)، عَمَر آنها را به هوای ثروت ایرانیان (غناء آل کسری) به جنگ با ایرانیان برانگیخت؟ (۱۷)

و یا هنگامی که قبیله بنی کنانه و گروهی دیگر از قبیله ازد برای اعزام به شام نزد عَمَر آمدند، عمر به آنها گفت: « به جهاد مردمی بشتابید که از انواع رفاه زندگی برخوردارند شاید خداوند سهم شما را هم از آن زندگی میراث شما گرداند و شما هم مانند آنها که زندگی کرده اند زندگی کنید. » (۱۸)

چرا عَمَر پیشنهاد جریرین عبدالله و قبیله اش بَجلیة را برای گرفتن سهم بیشتر از غنایم را پذیرفت تا آنها را به جنگ با ایرانیان تشویق کند؟ به گفته بلاذری سهم اضافه ای که آن قبیله افزون بر سهم خود خواسته بودند یک چهارم از تمام غنایمی بود که در آن جنگ بدست می آمد. (۱۹) و به گفته تبری یک چهارم از خمسی بود که سهم بیت المال می گردید. (۲۰) و به گفته مسعودی یک چهارم از آنچه بود که از سرزمین سواد فتح میکردند. (۲۱)

بسیاری از پژوهشگران ایرانی و اروپایی به این نتیجه رسیده اند که انگیزه های درستین هجومهای تازیان به کشورهای دیگر به ویژه به داخل ایران، انگیزه مذهبی نداشته، یعنی برای پخش اسلام نبوده است بلکه تنها انگیزه های مادی داشته است. (۲۲) به همین دلیل این بهانه که همکاری علی با مهاجمین اسلامی برای پخش اسلام بوده است، بی پایه است.

در ضمن چرا برای پخش پیام اسلام باید دست به جنگ و قتال و جنایت زد؟ آیا اسلام راه دیگری برای پخش پیام خود نداشته است که محمد، علی و عمر تنها از راه جنگهای خونین توانسته اند این پیام را گسترش دهند؟ پاسخ به این پرسش این است که پیام خشونت آمیز اسلام تنها از این راه خشونت و جنگ میسر است.

درست است که علی دستور حمله به ایران را نداده است، چون او خلیفه مسلمانان نبوده است و در مقام صدور اینگونه دستورات نبوده است. نکته مهم این است که او با دستور کشتار، اسارت، بردگی و چپاول ایرانیان همسو و همراه بوده است و در مشورتهای جنگی در کنار عمر از هیچ کوششی دوری نکرده است و سهم خود را هم از این شبیخونها و چپاولها دریافت کرده است، مانند دیگر تازیان.

بسیاری از تاریخ نویسان (۲۳) این مشورت علی با عمر را در مورد جنگ سرنوشت ساز نهایند میدانند. یعنی این مشورت پس از کشتارهای الیس، عین التمر، قادسیه، تیسفون (۲۴)، جولای، و بوده است، پس تا به آن هنگام پیام وحشیانه اسلام به ایرانیان رسیده بوده است و سپاه ساسانیان تنها مانع چپاول و کشتار تازیان بوده اند و نه چیز دیگری. سپاه ساسانیان از ایرانیان تشکیل شده بوده است و این ایرانیان بودند که در مقابل تازیان پایداری میکردند و آنان را **دیو** میخواندند. (۲۵) اگر این پیام می بایستی به زور شمشیر به مردم ایران اجبار شود تنها نشانگر اندیشه و منطق زورگویانه آقاییون میباشد.

اینکه این دستور و مشورت علی برای خوبی خود ایرانیان بوده است مسخره است چون در هیچ جای آن چیزی در این مورد وجود ندارد، تنها نگرانی علی این است که اگر عمر در جنگ شرکت کند شاید ایرانیان سختتر بجنگند و بر **عرب** پیروز شوند. (۲۶)

» اگر شبههگر مسلمان است که باید به وی گفت این سخنان را هیچ شخص سنی نیز به زبان نمی آورد چه رسد به یک شیعه که امام علی (علیه السلام) را پیشوایی معصوم میداند و اگر مسلمان نیست ابتدا باید عقاید بنیادی اسلام مانند توحید، نبوت و امامت را بپذیرد و آنگاه درباره چرایی سخن و عمل امام معصوم (علیه السلام) سوال کند؛ زیرا طبیعی است که یک غیر مسلمان در جایگاهی نیست که تمام سخنان و کارهای امام معصوم (علیه السلام) را به درستی تحلیل کند.

کاش دست اندرکاران این سایت به جای ناسزاگویی دست کم به اندازه جرج جرداق مسیحی انصاف داشتند* و مرکب شیطان نمی شدند که آنان را به هر کجا خواهد ببرد. <<

یک قاتل، یک جنایتکار و آدمکش که نمیتواند معصوم باشد!!! کسی باید چم وازه معصوم را برای این جماعت گمراه بازگو کند. به نگر میاید هر کس در اسلام بیشتر قتال کرده باشد و هر چه بی رحمتتر و خونخوارتر باشد معصوم تر است. پس باید خمینی و لاجوردی و خلخالی از علی هم معصوم تر باشند. شاید هم هستند ما که نمیدانیم!! شاید در آن دنیا این علی است که از لاجوردی و دیوانه ای چون خلخالی پذیرایی میکند و به این جانوران برای جنایات آنها شادباش میگوید!!!!

بر پایه منطق خنده دار و مسخره این دانشمندان حدیث پرور، کسی که مسلمان است نمی تواند کردار علی معصوم را زیر سوال ببرد چون باید علی را معصوم بدانند!!! و اگر هم که مسلمان نیست در جایگاهی نیست که بتواند کردار علی، یک امام معصوم را به درستی تحلیل کند!!! با این صورت کسی نمیتواند و یا اجازه سخن گفتن درباره جنایتهای این معصوم را ندارد!!!! شگفتا از این منطق اسلامی!!!

همینگونه است که نام این جنایتکار و دیگر جنایتکاران **معصوم** همچنان در نگاه مردم پاک مانده است، چون گروهی بوسیله خشونت و آدمکشی، از پخش درستی ها جلوگیری کرده اند. اکنون زمانه و پیشرفت تکنیک این اجازه را به ما میدهد تا مردم را از درستی ها آگاه سازیم.

«د» شبهه‌گر آنگاه به سخنی از علی میرفطروس استناد کرده است. اینکه این شخص کیست و در تاریخ تا چه پایه سخنش را می‌توان پذیرفت، خود جای گفتگوی بسیار دارد، اما سخن وی نیز بدون ارائه هیچ مستند و دلیلی است و لذا از درجه اعتبار ساقط است؛ زیرا در حوزه مطالعات تاریخی جز بر پایه مستندات روشن و اطمینان آور نمی‌توان سخن راند. از این گذشته این واقعیت را نیز نباید از نظر دور داشت که مسلمانان کسی را به پذیرفتن اسلام مجبور نکردند و اگر در گوشه و کنار کسی بدین کار دست می‌زد باری سخنگوی همه مسلمانان نبود و آنان بدین کار راضی نبودند؛ دلیل این سخن آن است که در روزگار "اصطخری" صاحب کتاب المسالک و الممالک، که در قرن ۴ هجری می‌زیسته است، زردشتیان فارس اکثریت مردمان آن سامان را تشکیل می‌دادند. مقدسی صاحب کتاب احسن التقاسیم، که در قرن چهارم می‌زیسته است، در ص ۳۹، ۲۰ و ۲۹ کتاب خود از زردشتیان فارس و نفوذ بسیار آنها و احترامشان نزد مسلمانان یاد می‌کند. به گفته وی در آن زمان در جشن‌های زردشتیان مانند عید نوروز و مهرگان همه بازارهای شهر را آذین می‌بسته‌اند. وی در ص ۳۲۳ این کتاب درباره مذهب اهل خراسان می‌نویسد: در آنجا یهودی بسیار است و مسیحی کم و گروههایی از مجوس (=زردشتیها) در آنجا هستند. "مسعودی" تاریخ‌نگار چیره‌دست مسلمانان در ص ۳۸۲ مروج الذهب از آتشکده‌ای در منطقه فارس نام می‌برد و می‌نویسد:

در این تاریخ که سال ۳۳۲ هجری است آن آتشکده موجود است و مجوس آن اندازه که به آتش آن آتشکده احترام می‌گذارند، آتش هیچ آتشکده دیگر را چنین تعظیم نمی‌کنند. (ر.ک: خدمات متقابل اسلام و ایران از استاد شهید مرتضی مطهری ص ۹۵ و ۹۶)

آنچه آمد تنها گوشه‌ای از گزارشهای تاریخی بود که نشان می‌دهد اسلام کسی را به اجبار مسلمان نکرد و دست کم دیدگاه امامان شیعه (علیهم السلام) تحمیل اجباری دین به هیچ کس نبوده است. >>

آنچه که علی میرفطروس در کتاب «ملاحظات در تاریخ ایران» مینویسد درباره مشورت عمر با علی پیش از جنگ نهاوند است و او برای گفته هایش سند تاریخی آورده است که در متن نوشته ها موجود است. شگفتی ما از این است که این دانشمند حدیث پرور بدون خواندن متن نوشته ها تلاش به پاسخگویی کرده است. ما همان بخش از نوشته ها را دوباره در پایین میاوریم تا ببینیم پاسخ داده شده از طرف دانشکده حدیث تا چه اندازه ای بی پایه و نامربوط است.

علی میر فطروس در همین مورد در کتاب «ملاحظات در تاریخ ایران...» مینویسد:

«علی در حمله به ایران و خصوصا در جنگ نهاوند از عوامل مهم و از مشاوران نزدیک عمر بود. در همین جنگ، وقتی سپاهیان اسلام - ابتدا - شکست خورده بودند، عمر برای تشویق و ترغیب سپاه، خواست که شخصا به جنگ ایرانیان برود، اما حضرت علی او را از این کار منع کرد و به عمر توصیه کرد: تو سر این سپاهی و اگر بروی و کشته شوی، سپاه اسلام بکلی متلاشی شود، تو باید مرکز خلافت را داشته باشی تا اگر سپاه اسلام شکست خورد، دشمن (ایرانیان) بدانند که، اینجا پشت دارد. (نگاه کنید به: تاریخ تبری- پوشینه ۵ برگ ۱۹۴۳ و ۱۹۴۵ + اخبار الطول- برگ ۱۴۷ + نهج البلاغه برگ ۴۴۳ - ۴۴۶).»

همانگونه که می بینید علی میرفطروس برای گفته هایش مدرک و سند آورده است. گذشته از آن، نویسنده این مشورت علی با عمر را در پیش قبول کرده است و برایش چندین خط بهانه هم آورده است. ولی حالا در اینجا میگوید: «اما سخن وی نیز بدون ارائه هیچ مستند و دلیلی است و لذا از درجه اعتبار ساقط است؛ زیرا در حوزه مطالعات تاریخی جز بر پایه مستندات روشن و اطمینان آور نمی‌توان سخن راند.»

آری در حوزه مطالعات تاریخی عقل سالم و چشمی بینا هم بسیار سودمند است. گمان میرود نویسنده بالا پس از واماندن در پاسخگویی به کردارهای ددمنشانه علی از حوزه گفتگو خارج میشود و به سخنانی میپردازد که به موضوع گفتگو در اینجا نامربوط است. سخن ما در این گفتار رفتار علی با ایرانیان و دستور کشتار ایرانیان (در آذربایجان، فارس، کرمان، استخر و ری) و همکاری و همیاری او با خلفای عرب است. اینکه در قرن چهارم در فارس آتشکده موجود بوده است و یا چند زرتشتی در گوشه و کنار ایران میزیسته اند به کشتارهای ایرانیان بدست علی در دوران خلافتش مربوط نیست و وجود چند آتشکده و گروهی زرتشتی دلیل بر عدم این کشتارها به دست علی نیست!!!

نکته جالبی که در نوشته های حضرات به چشم میخورد این است که نویسنده بالا از علی میرفطروس و مقام او در تاریخ ایراد میگیرد ولی پیشتر از آن از نوشته های مطهری (شارلاتان بزرگ اسلامی) بهره میبرد. مطهری کسی که حس ایران ستیزی او در تمام نوشته هایش نمایان است. این تنفر به ایران و فرهنگ ایرانی به خوبی در گفته های او در زیر روشن است:

مطهری در بخشی از سخنان خود در روز سیزدهم فروردینماه ۱۳۴۹ به آیینهای نوروزی یورش برد و گفت: «... پس شما باید بگویید که الحمدالله در روز نحس قرار نگرفته ایم؛ اتفاقا باید بدانیم که الان تمام روزهای ما نحس هست! روز اول فروردینماه هم نحس است!! بین روز اول و دوم و سوم و چهارم فروردین؛ دوازدهم و سیزدهم فروردین هم نحس است! ما از این نحس باید خارج بشیم! چه باید بکنیم؟؛ بریم بیرون سیزه ها را گره بزیم از نحسی خارج می شیم؟ با سمنو پختن از نحسی خارج می شیم؟ با پهن کردن سفره هفت سین از نحسی خارج میشیم؟ بیچاره بد بخت! چرا خانه ات را ول می کنی

میری بیرون؛ از این کارهای زشت بیا بیرون!! از این عادت زشت بیرون بیا؛ از این حرکات زشت!! خودت خارج شو! تا از نحوسات بیای بیرون! از این حرکات زشت و کثیف و پلید که بان گرفتار هستی خارج شو تا از نحوست بیای بیرون! سیزده چه گناهی دارد؟ از سمنو چه کاری ساخته است؟ از سبزه و هفت سین چه کاری ساخته است؟ بخدا تنگ این مردم است که روز سیزده و این ایام را بعنوان جشن سیزده بدر بیرون میرن!! ننگ باشه بر اینها که بعنوان پرورش افکار این ها را به مردم نمی گویند!! و شما احمقها هم این حرکات را هر سال انجام می دهید!! بلکه آنها شما بدبختهای احمق!! را تمجید می کنند تشویق می کنند!! اینها از اسلام نیست!! اینها ضد اسلام است!!! (... نیاکان ما در گذشته جشن می کردن؛ پس ما هم باید چنین کنیم!!! چهارشنبه آخر سال می شود؛ بسیاری از خانواده ها که باید بگویم خانواده احمقها!! آتش روشن می کنند و هیزمی روشن می کنند و آدمهای سر و مر و گنده با آن هیكله‌های نمی داند چنین و چنین از روی آتش می پرن که ای آتش زردی من از تو سرخی تو از من!)!!! این چقدر حماقت است!!؟!! خب چرا چنین می کنید!!؟ می گویند پدران ما چنین می کردند ما نیز چنین می کنیم!! اگر پدران شما چنین می کردند و شما می بینید که آن کار احمقانه است و دلیل خریت!!! پدران شما است!!! رویش را بپوشید! چرا این سند حماقت را سال به سال تجدید می کنید؛ این یک سند حماقت است که شما می گویند که این سند حماقت را زنده نگهدارید و بگویند ما مییم که چنین پدران خری داشته ایم!!! .»

این هم گوشه ای از عشق و علاقه استادان مطهری، به ایران و ایرانی. اکنون انتظار دارید که ما بپذیریم که علی در آن زمان به ایران و ایرانی و فرهنگ ایرانی احترام گذاشته است؟

هر چند جریان مسلمان کردن ایرانیان خود گفتگویی جداگانه و پیچیده است و به این گفتگو مربوط نیست، ولی اینکه در ایران پس از اسلام آتشکده‌هایی وجود داشته است، خود دلیل بر مبارزه و پایداری ایرانیان در برابر اسلام و عرب است. چرا که پس از تمام فشارها و ستم‌هایی (۲۷) که تازیان بر ایرانیان می‌آوردند تا از راههای گوناگون آنها را به قبول اسلام وادارند، هنوز ایرانیاتی بودند که این زجر و شکنجه‌ها را از دست بیگاتگان می پذیرفتند ولی از کیش و آیین خود نمی گذشتند.

این ادعا که ایرانیان در زمان خلفای خونخوار اموی و عباسی از کیش و آیین خود، به دلخواه، برگشته اند بسیار مسخره و خنده آور است. آیا ایرانیان در دوران کدام یک از خلفای عرب به اسلام روی آوردن؛ معاویه (۲۸)، یزید، مروان، عبدالملک مروان، جبار عنید (۲۹)، ولید بن عبدالملک، سلیمان بن عبدالملک (۳۰)، عمر بن عبدالعزیز، یزید بن عبدالملک، خلیفه هزده (۳۱)، هشام بن عبدالملک (۳۲)، ولید بن یزید (۳۳)، و یا در دوران عباسی و خلافت سفاح، منصور، مهدی، هادی، هارون و یا متوکل (۳۴)؟؟؟؟

برای بررسی بیشتر درباره پایداری ایرانیان به نوشتاری از دکتر شجاع الدین شفا مراجعه کنید:

افسانه افسانه‌ها

میان همه افسانه‌هایی که در طول هزار و چهار صد سال در ارتباط با این ماجرا (حمله اعراب) ساخته و پرداخته شده است احتمالاً هیچکدام بیمایه تر از این افسانه نیست که حمله عرب با مقاومت جدی از جانب ایرانیان روبرو نشد، و آیین نو با « آغوش باز» از جانب مردمی که از حکومت و از روحانیت خود ناخرسند بودند، پذیرفته شد.

بر این افسانه نه تنها از جانب تاریخ نگاران اسلامی، بلکه در عین حال از جانب دستگاه‌های ۱۴۰۰ ساله روحانیت حاکم بر کشور خود ما آنقدر تاکید نهاده شده که تدریجاً به عنوان واقعیتی تاریخی از جانب بسیاری از خود ایرانیان نیز، که امکان آگاهی زیادی بر تاریخ گذشته خود نداشته‌اند و شاید هنوز هم ندارند، پذیرفته شده است.

.....

ادامه نوشتار در اینجا <http://derafsh-kavivani.com/books/afsanaha.html>

« هـ) درباره سخنی که شبهه‌گر به امام علی (علیه السلام) نسبت داده است که امام (علیه السلام) فرموده‌اند: «مردم کوفه، شما شوکت عجم را از بین بردید» باید گفت که این سخن سالها پس از جنگهای آغازین مسلمانان با سپاه ساسانی و به نوشته طبری در آستانه جنگ جمل و در سال ۳۶ هجری (تاریخ طبری، چاپ موسسه علمی ج ۳، ص ۶۲ و ۵۰۲) بیان شده است؛ از این رو هیچ ربطی به خشنودی امام از شکست ایرانیان ندارد؛ زیرا چنان‌که بارها تاکید کرده‌ایم سپاه ساسانی بزرگترین مانع برای رسیدن پیام روح‌بخش اسلام به ایرانیان مظلوم و تحت ستم ساسانیان بود؛ لذا شکست سپاه ساسانی که مدافع حکومت ظالم امثال خسرو پرویز بود راه را برای هدایت بسیاری از مردم ایران هموار کرد.

در اینجا تاکید می‌کنیم که مسأله اعتقادات صحیح اسلام و تعالیم حیات‌بخش امامان شیعه (علیهم السلام) را باید از عملکرد خلفای ظالم بنی‌امیه و بنی‌عباس جدا کرد. عملکرد بنی‌امیه هیچ ربطی به اسلام ندارد و هیچ مسلمان منصفی از ظلمها و جنایات بنی‌امیه و بنی‌عباس حمایت نمی‌کند. هدف از

بنا بر آنچه گفتیم این سخن امام خطاب به مردم کوفه دعوت از آنان برای مقابله با پیمان‌شکنان جنگ جمل بود. امام با یادآوری سابقهٔ آنان در شکست سپاه ساسانی که باعث رهایی ایرانیان بسیار از یوغ ستم پادشاهان و موبدان زردشتی بود آنان را به حمایت دیگر باره از حق دعوت می‌کند. مراد از عجم در این سخن سپاه ساسانی است و نه ایرانیانی که با اخلاص و از روی میل اسلام را پذیرفتند و سپس خود به عنوان بهترین یاران امامان (علیهم السلام) به یاری آنان همت گماشتند. <<

در پیش نشان دادیم که علی از روز نخست هجوم تازیان به ایران در مشورتهای جنگی با عمر شرکت داشته است. این سخن او در دوران خلافتش گفته شده است و موضوع این نوشتار: "کشتار ایرانیان بدستور علی" است.

گذشته از آن نویسنده دانشکده حدیث باز در تلاش برای گمراه کردن دیگران است. اگر خوانندگان خودشان به نوشته های تبری در زیر توجه کنند، می بینند که منظور و مقصود علی همان شکست شوکت ایرانیان بوده است.

تاریخ تبری پوشینه ۶ برگ ۲۴۰۸:

«شعبی گوید: وقتی مردم کوفه به ذی قار رسیدند علی با جماعتی و از جمله ابن عباس بدیدشان و خوش آمد گفت و گفت: ای مردم کوفه! شما شوکت عجمان (ایرانیان) و شاهانشان را ببردید و جماعتهاشان را پراکندید که میراث آنها به شما رسید و ناحیه خویش را توانگر کردید»

می بینیم که نویسنده بالا در تنگنای بی جوابی دست به دوگانه گویی میزند، در یک جا از خشنودی علی از شکست سپاه ساسانیان میگوید، که البته این سپاهیان از کره مریخ آمده بودند و ایرانی نبودند!!!! و پس از آن عملکردهای عمر و عثمان و خلفای اموی و عباسی را رد میکند و آنها را ظالم میخواند. پس علی از یکسو با حمله به ایران و جنگ و کشتار مردم بدست عمر و عثمان همسو و خشنود بوده، و از سوی دیگر با عملکرد آنها همسو نبوده؟؟!! از یکسو با گرفتن سهم اسیران و چپاول اموال ایرانیان، مانند گرفتن پاره ای از فرش بهارستان که آن را به ۲۰۰۰۰ درهم فروخت، همسو بوده و از سوی دیگر با کشت و کشتار، غنیمت و برده گیری تازیان همسو نبوده است؟؟!!

در آخر باز هم یادآور میشویم که گفته های تازی پرستان بر اینکه تازیان وحشی بیابانی به سرکردگی عمر، علی، خالد بن ولید، سعد بن ابی وقاص و، برای رهایی ایرانیان به ایران هجوم آوردند، بی پایه و بی اساس است. هر کسی با کمی عقل سالم و کمی آموخته های تاریخی از سرگذشت ایرانیان در بند تازیان با خبر است و احتیاج به مدرک و سند نیست تا قتل و غارت های تازیان و ستمی که ایرانیان در دست آنها متحمل شدند را نشان دهد. برای رد این ادعای مسخره و خنده آور کافی است که به رخدادهای جنگهای تازیان با ایرانیان نگاه کرد و دید چگونه تازیان پس از شکست سپاه ایرانیان داخل شهرها یورش میبرده اند و به قتل و غارت مردم عادی و تجاوز زنان ایرانی میپرداخته اند. سپس بچه ها، مردان و زنان را در بازارهای برده فروشی مدینه برده و میفروخته اند. به کشتار مردم شهرهای تیسفون، استخر، شوشتر، الیس، عین التمر، همدان، شوش، ری، خوزستان، آذربایجان، توج، گرگان، خراسان، نیشابور، کرمان، تیرستان، سیستان، و دیگر شهرهای ایران نگاه کنید.

بخش ۲

بن مایه ها:

- (۱) تاریخ تبری پوشینه ۳ برگ ۱۱۴۳
- (۲) تاریخ تبری پوشینه ۴ برگ ۱۳۵۵
- (۳) تاریخ تبری پوشینه ۴ برگ ۱۳۶۶
- (۴) تاریخ تبری پوشینه ۴ برگ ۱۴۶۰
- (۵) قصص الانبیا برگ ۴۵۵
- (۶) تاریخ تبری پوشینه ۴ برگهای ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۹۴، ۱۴۰۷
- (۷) تاریخ تبری پوشینه ۴ برگ ۱۴۴۹

- (۸) تاریخ تبری پوشینه ۴ برگ ۱۴۹۳
 (۹) الاخبار الطول برگ ۱۱۲
 (۱۰) دو قرن سکوت برگ ۵۹، دکتر عبدالحسین زرین کوب
 (۱۱) تاریخ تبری پوشینه ۵ برگ ۱۹۵۸
 (۱۲) تاریخ تبری ج ۵ برگ ۲۰۰۹
 (۱۳) تاریخ سیستان برگ ۸۲؛ کامل ابن اثیر پوشینه ۳ برگ ۵۰
 (۱۴) دو قرن سکوت برگ ۸۴، دکتر عبدالحسین زرین کوب
 (۱۵) نهج البلاغه خطبه ۱۵۰ برگ ۴۶۰
 (۱۶) نهج البلاغه خطبه ۱۴۶
 (۱۷) فتوح البلدان برگ ۳۱۰ - غناء آل کسری
 (۱۸) تاریخ و فرهنگ ایران دکتر محمد محمدی ملایری ج ۲ برگ ۹۳ - تاریخ تبری ج ۴ برگ ۱۶۱۱
 (۱۹) فتوح البلدان برگ ۳۱۰
 (۲۰) تاریخ تبری پوشینه ۴ برگ ۱۶۰۷
 (۲۱) مروج الذهب ۵۳/۳
 (۲۲) Annali dell' Islam - لنونه کانتانی

کارل بکر - Islamstudien

کلانود کاهن - L' Islam, des origines au debut de l' empire Ottoman

ر. دولینگر - Muhammad's Religion

ل. گلدتسهیر - Vorlesungen uber den Islam

فیلیپ حیثی - History of the Arabs

الفرد کرمر - Kulturgeschichte des Orientes unter den Chalifen

هانری لامنس - Etude sur le siecle des Omeyyades

برنارد لیونیس - The Arabs in History

دیوید مارگولیوٹ - Mohammed and the Rise of Islam

ویلیام مویر - The life of Mahomet

فلیکس یارخا - Islamologia

ج. ولتن - Recherches sur la domination arabe

ج. ولهاوزن - Das Arabische Reich und seine Sturz

برتراند راسل - Fact and Fiction

کلمان هوار - Histoire des Arabes

ریچارد فیبر - The Golden Age of Islam

اسنوک هورکرونخه - Mohammedanism

(۲۳) تاریخ تبری پوشینه ۵ برگ ۱۹۴۳ و ۱۹۴۵ + اخبار الطول برگ ۱۴۷

(۲۴) دو قرن سکوت برگ ۵۵: «تازیان به تیسفون در آمدند و غارت و کشتن پیش گرفتند.»

(۲۵) اخبار الطول برگ ۱۲۰-۱۲۱ - «نگهبانان مداین چون تازیان را را بر کنار دروازه های شهر دیدند، بانگ برآوردند که: «دیوان آمدند! دیوان آمدند!»

(۲۶) تاریخ تبری پوشینه ۵ برگ ۱۹۴۵: «اگر **عجمان** فردا ترا ببینند گویند این امیر **عرب** است و ریشه **عرب**، و سختتر و مصرانه تر حمله کنند.»

(۲۷) نگاه کنید به نوشتارهای زیر:

- اسلام و جزیه

- فاجعه زرتشتیان

- خراج و جزیه

- اسلام پذیری ایرانیان

(۲۸) از نامه معاویه به زیدبن ابیه برادرخوانده معاویه و والی کوفه و خوزستان و فارس و عمان :

« از هم امروز که این نامه بدستت میرسد، این عجم ها را هر چه بیشتر ذلیل کن، به آنان توهین کن، آنها را از پیشگاهت دور دار، از آنان در رتق و فتق امور کمک مخواه، به درخواست ها و حوائجشان اعتنا مکن.»

(۲۹) ابن خلکان؛ وفیات الاعیان ج ۲ برگ ۲۷۴ : « عبدالملک مروان کسی است که دستور تاکعبه را آتش زدند و حجرالاسود را چهار پاره کردند و سه روز در مکه و مدینه کشتار کرد. »

(۳۰) پرخورترین امیرالمومنین تاریخ عرب که در یکروز ماه رمضان در شهر طائف یک بزغاله بریان و پنج مرغ کباب شده و بیست انار و یک کاسه حریره و یک سید انجیر خورد و خوابید و دیگر بیدار نشد. تاریخ تبری حوادث سالهای ۹۶ تا ۹۸ هجری، کامل ابن اثیر ج ۵ برگ ۵ - ۳۰، تاریخ یعقوبی ج ۲ برگ ۲۵۹

(۳۱) پس از هزار و چهارصد سال دکتر شجاع الدین شفا: « از همان روز اول خلافت بساط باده پیمایی و عیاشی را چنان وسیع گسترده که او را خلیفه هرزه نامیدند. بخصوص کنیزک زیبایی بنام حبابه عقل و هوش از او برد، تا بدانجا که به تعبیر جرجی زیدان این کنیز فرمانروای واقعی امپراتوری اسلام شد.»

(۳۲) هشام سیاستی شدیداً ضد ایرانی داشت. مردی زشترو و بسیار خسیس بود. جنون گردآوری کلکسیون اسب داشت. وقتیکه مرد ۴۰۰۰ اسب اصیل متعلق بدو در اصطبل خلافت نگهداری میشد. برای بررسی بیشتر: تاریخ تبری پوشینه ۲ حوادث سالهای ۱۰۵ تا ۱۲۴؛ اخبار الطول برگ ۳۳۷؛ الاغانی پوشینه ۶ برگ ۴۱ - ۱۰۱؛ تاریخ یعقوبی پوشینه ۲ برگ ۳۷۸ - ۳۹۲؛ مروج الذهب پوشینه ۲ برگ ۲۰۱ - ۲۱۴

(۳۳) الاغانی پوشینه ۷ برگ ۴۸: « ولید در مستی قرآن را برداشت تا بدان تفأل بزند. این آیه از سوره ابراهیم آمد که: ستمگران در آتش دوزخ خواهند سوخت و آب جوشان خواهند نوشید. همانوقت قرآن را فروبست و آنرا از دور هدف ترکش خود قرار داد و فی البداهه این شعر را خطاب بدان سرود که: اگر تهدید را به من میکنی که نه به تو اعتقادی دارم و نه به خدایت، بدان که من همان ستمگرم که باید به آتش دوزخ در افتم. هرگاه روز قیامت خدای خودت را دیدی بدو بگو که ولید مرا پاره پاره کرد. »

(۳۴) تاریخ تمدن اسلام؛ ترجمه فارسی برگ ۴۵۷؛ هنگامی که متوکل به یکی از مامورین خود نوشت: « (ان احص من قبلک من الذمیین و عرفنا بمبلغ عددهم) ترجمه (ذمیانی که در قلمرو تو هستند بشمار (احصا کن) و شماره آنان را بنویس.) اما نویسنده نامه اشتباها نقطه ای بالای کلمه احص اضافه کرده و آنرا (اخص) نوشت معنای کلمه بجای سرشماری کن (اخته کن) از آب درآمد، فرماندار پس از دریافت نامه تمام ذمی های منطقه خود را اخته کرد و همه آنان جز دو نفرشان در نتیجه آن شکنجه هلاک شدند. »

گردآورنده:
شاهین کاویانی



[/http://derafsh-kavivani.com/parsi](http://derafsh-kavivani.com/parsi)